

اجازه ندهید
جوانان ما
ناامید شوند

بیاداری

ماهنامه ی شماره ی ۱۶۰ کانون خردمداری ایرانیان
سال ۲۵ - خرداد ماه ۲۵۸۵ ایرانی - ۱۴۰۵ عربی

جوانان مادر
غربت گل
کاشتند

پیروزی نزدیک است

در اوضاع امروز ایران

ناامیدی برای ما زیان بارترین است

به میدان پیروزی از کوچه امید باید رفت

کوچه ناامیدی به بن بست می رسد

وحید پوراستاد

چگونه «رقص در سوگ» بر روایت حکومت
از سرکوب چیره می شود؟

دست می زنند؛ گاهی هم دف می زنند؛ حتی می رقصند...

مراسم خاک سپاری کشته شدگان اعتراضات خونین مانده در رویه ۳

هفتم می ۲۰۲۶

تحلیلی از علیرضا میبدی

مطمئن باشید که جمهوری اسلامی زیاد دوام نمی آورد، این پایان کار است، فاز آخر است، چاره ای هم نیست. جمهوری اسلامی اگر بخواهد توافق بکند باید اول عوض شود یعنی ماهیتش تغییر پیدا کند تا بتواند برود پای توافق. آیا شما شاهد تغییراتی در ماهیت جمهوری اسلامی هستید؟

مانده در رویه ۲

تحلیلی از علیرضا میبدی

مانده از رویه نخست

شهرنوش مقدم

پرونده اپستین و اسلام

در یک روزنامه جمهوری اسلامی که خواسته بود متلکی به رئیس جمهور آمریکا بگوید نوشته بود: آقای رئیس جمهور از داستان همسران با پرونده اپستین بگویند!

بد ندیدم حالا که نه رئیس جمهور آمریکا وقت خواندن همه روزنامه های جهان را دارد و نه خانمش فارسی بلد است که پاسخ بدهد، من زحمت آن ها را کم می کنم به آن نویسنده پاسخ می دهم. بله مسئله اصلی پرونده اپستین رابطه با دختران زیرسن قانونی یعنی زیر هجده سال می باشد در حالی که در اسلام شما رابطه با دختر ۹ سالگی آزاد است تا برود به بچه شیرخواره که داستاناش در رساله رهبر انقلاب آمده است.

بنابراین از نظر اسلام اپستین مرحوم کار خطایی نکرده بود. حالا شما بیا از باجناق بازی هایتان تعریف کن، از دختران ده دوازده ساله بگو که در خانه های عفاف می فرستید به زیر عرب ها، از پسر بچه هایی بگو که در کلاس های قرآن توسط سعید طوسی ها دخلشون را در می آوردید، از جوان های بی گناهی بگو که در زندان ها به آن ها تجاوز می کنید، از پیامبر و امامان تان بگویند که با دختر بچه های ۹ ساله ازدواج می کردند و می خوابیدند، از فاطمه بگویند که در ۱۸ سالگی چهار شکم زاییده بود، پنجمین را هم حامله بود که کشته شد، یعنی یک بچه را شوهر دادید که هر سال مجبور شود یک بچه بزند! از امامان تان بگویند که به خاطر مقام شان موقع فروش دخترهای بیچاره که به عنوان برده و غنیمت از کشورهای که گرفته بودند و برای فروش به بازار می آوردید، اولین کسانی بودند که به آن ها می گفتید بیایند و خوشگل ترین برده ها را جدا کنند و ببرند.

از امام یازدهم حسن عسگری بگویند که همسرش نرگس را که یک شاهزاده ایرانی بود از همان بازار برده فروشان خریده بود. راستی از امام خمینی رهبر انقلاب مستضعفان و مرجع تقلیدتان بگویند که در رساله اش از یک کشف و اختراع بزرگ اسلامی به نام تفخیز، مفصل توضیح داده و راه و چاهش را به ملت عزیز مسلمان آموزش داده بود، و از چم و خم لذت بردن دیوانگانی که از حکم استفاده جنسی از یک طفل شیرخواره هم نمی گذرند آن ها را آگاه کرده بود (ای تو روحش...) رساله ای که فقط می تواند ماحصل تراوش ذهنی یک بیمار خطرناک جنسی باشد و تردیدی نباید داشت که خود او و بسیاری از مقلدان او دست به این جنایت وحشیانه زده اند که با آن وقاحت به کتابت هم در آورده اند، بدون این که کمی شرم داشته باشند و خجالت بکشند. من هم به عنوان یک بانوی ایرانی فتوا می دهم که این گونه مسلمانان را باید جزو حیوانات درنده و وحشی قلمداد کرد نه انسان.

حالا برو از پرونده اپستین بپرس و با زندگی رهبران دینی تان مقایسه کن!

مجتبی باید بگوید من المثنی پدرم نیستم، یعنی طرفدار ترور نیستم، طرفدار مخالفت با آمریکا نیستم، طرفدار براندازی موجودیت اسرائیل نیستم تا بتواند برود دور میز توافق بنشیند؟ یعنی اژه ای دیگر در راس دستگاه قضایی مملکت نیست، حسین شریعتمداری در کیهان نیست، یک آخوند وقیح مانند پناهیان در راس حوزه های علمیه نیست؟ مکارم شیرازی خودکشی کرده؟ وحیدی را زدند و کشتند و ترورش کردند. چه اتفاقی رخ داده که همه تصور می کنند جمهوری اسلامی امکان توافق دارد؟ این رژیم در سال های ۶۰ چهار پنج هزار نفر را اعدام کرده بود. امروز چهل هزار نفر را یک جاکشته و هر روز هم جوانان را اعدام می کند. امروز جمهوری اسلامی عملاً وحشی تر شده، آدم خوارتر شده، بی رحم تر شده، جنایت کارتر شده، آیا تغییری می بینید در وجنات این رژیم که ما امید داشته باشیم رژیم می تواند امروز با جوامع جهانی وارد یک گفتگو بشود حتی برسد به پای امضای یک توافق نامه؟

ایران ما در دست ملایان زالو سرشت گرفتار شده

دکتر روزبه آذربزین

ایرانی که امروز در دست بازمانده های خونخوار و زالو سرشت ملایان گرفتار آمده تا پیش از یورش تازیان صحرا گرد، پیوسته یکی از نیرومندترین کشورهای جهان بشمار می رفت که برنیمی از جهان حکمرانی می کرد. زمانی که تازی ها به ایران تازش کردند و کیش بی پایه خود را وارد سرزمین ما نمودند تا به امروز این کشور نتوانسته در همبودگاه جهانی جایگاه شایسته ای برای خود ایجاد کند و نامش همواره با ترور و تروریست همراه است. ابن خلدون از بزرگترین تاریخ نویسان عرب می گوید: اسلام به هیچ ملتی بیش از ملت ایران آسیب نرسانده و هیچ کشوری به اندازه ایران به سبب وجود اسلام قربانی بازماندگی از پیشرفت های جهانی نشده است. و یا سولومون تالبور آمریکائی می گوید: ایران کشوری که زمانی در اوج شکوه و فرهنگ و تمدن به سر می برد، یک شبه با وحشیگری های اله به خاک فرو ماندگی افتاد.

ایرانی به خوبی می داند که استراتژی تروریستی حکومت ملایان از فروزه های جدائی ناپذیر قانون اساسی کیش خرافاتی آنها یعنی از هجونامه قرآن سرچشمه می گیرد. دین تروریست پرور اسلام چهار ده سده است که ذهنیت اجتماعی ما را کرخت کرده و فرهنگ گهربار ما را دگرگون ساخته و ما را از همگامی با پیشرفت های جهانی بازداشته است.

چگونه «رقص در سوگ» بر روایت حکومت از سرکوب چیره می‌شود؟

مانده از رویه ی نخست

دی‌ماه ۱۴۰۴ در ایران شوکه‌کننده است. حتی کسانی که سال‌هاست با مرگ و خشونت حکومتی در ایران زندگی می‌کنند، این صحنه‌ها برایشان غریب است. قلب انسان از این حجم از غم و اندوه و از این شیوه عزاداری مچاله می‌شود.

اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ با سرکوب خونین حکومت پاسخ داده شد؛ اعتراضاتی که در آن هزاران معترض در خیابان‌ها، کوچه‌ها و محله‌ها، در بسیاری از شهرهای ایران، با شلیک مستقیم مأموران امنیتی کشته شدند. گلوله‌های سربی به بدن‌ها نشست؛ به سینه‌ها، سرها، گردن‌ها و چشم‌ها. مرگ، ناگهانی، عریان و خشن بود.

پدران و مادرانی بودند که پسر یا دختر و حتی کودک‌شان در آغوش‌شان با شلیک مستقیم مأموران جان دادند. پدران و مادرانی که در کنار فرزندان خود کشته شدند؛ همسران، خواهران و برادرانی که چند قدم جلوتر، پیکر بی‌جان عزیزشان را بر زمین دیدند.

خانواده‌هایی هم بودند که روزها و شب‌ها به دنبال جنازه‌های عزیزانشان گشتند؛ در بیمارستان‌ها، سردخانه‌ها و قبرستان‌ها.

بعضی پیکرها با تهدید مأموران تحویل خانواده‌ها شد و بر روی برخی از جنازه‌ها هم نوشتند «ناشناس».

در میان کشته‌شدگان، جوانانی بودند که تازه‌داماد یا تازه‌عروس بودند؛ زندگی‌شان هنوز بوی جشن می‌داد. برای برخی از آن‌ها، لباس عروسی هنوز در کمد بود. آن‌چه در برخی خاک‌سپاری‌ها به عنوان شادی غم‌انگیز دیده می‌شود، نه انکار مرگ، که سوگواری برای جشن‌هایی است که هرگز برگزار نشد.

و در کنار آن‌ها، کسانی بودند که هنوز نوجوان بودند، خیلی جوان؛ جوانانی که زندگی‌شان هنوز در آغاز بالندگی بود که با گلوله متوقف شد. چقدر آن‌ها زیبا بودند! چقدر رعنا بودند!

برخی در عزاداری آن‌ها دست می‌زنند. آن‌چه می‌بینیم، فقط یک مراسم خاکسپاری نیست؛ شکافی است در تصویر آشنای ما از غم؛ سوگی که از دل یکی از خونین‌ترین سرکوب‌های یک دهه اخیر ایران بیرون آمده است.

در ایران امروز، به‌ویژه پس از اعتراضات، سوگواری فقط یک عمل شخصی یا مراسم سنتی، محلی و قومی هر منطقه نیست؛ یک رفتار سیاسی و اعتراضی است.

در کشوری که اعتراض با شلیک مستقیم مأموران پاسخ داده می‌شود، حتی عزاداری هم زیر سایه تهدید و نظارت قرار دارد و حتی تحویل اجساد

زیر سایه تهدید و فشار حکومت است. گریه‌کردن می‌تواند جرم باشد. جمع‌شدن سوگواران می‌تواند تهدید تلقی شود. نام بردن از کشته‌شدگان می‌تواند هزینه داشته باشد.

در بسیاری از موارد، خانواده‌ها حتی اجازه نداشتند آزادانه پیکر عزیزان‌شان را دفن کنند؛ مراسم‌های سوگواری محدود شد، زمان دفن کنترل شد و هر نشانه‌ای از انتقاد سرکوب شد.

در چنین شرایطی، سوگ شکل عادی خود را از دست می‌دهد. خانواده‌ها نمی‌توانند آن‌طور که می‌خواهند عزاداری کنند؛ نه با صدای بلند، نه با صدای آزاد، نه با فریادهای صادقانه. و درست در همین نقطه است که بدن، راه تازه‌ای برای حرف‌زدن پیدا می‌کند.

وقتی زبان بسته می‌شود، بدن شروع به حرف‌زدن می‌کند. بدن آخرین رسانه‌ای است که هنوز کاملاً خاموش نشده است.

کف‌زدن در این مراسم‌های سوگواری نشانه شادی نیست؛ جای خالی فریادی است که نمی‌شود زد.

فریادی که در خیابان‌ها با شلیک مأموران قطع شد، در خاکسپاری‌ها به شکل حرکت باز می‌گردد. وقتی نمی‌توانی فریاد بکشی، وقتی نمی‌توانی شعار بدهی، وقتی حتی گریه‌ات زیر نظر است، دست‌ها به هم می‌خورند؛ نه برای تشویق، بلکه برای بقا؛ برای ابراز وجود.

هر ضربه دست به دست، یادآور این است که هنوز ضربان قلب‌های ما می‌زند؛ که بدن هنوز تسلیم نشده؛ که مرگ تحمیل‌شده با گلوله، نتوانسته همه‌چیز را ساکت کند.

در تاریخ این سرزمین، سوگ همیشه فقط با گریه بیان نشده است؛ گاه با صدا، گاه با حرکت بدن. وقتی گفتن خطرناک بوده، وقتی نوشتن ممکن نبوده، وقتی نام‌بردن ممنوع شده، بدن روایت کرده است؛ با ایستادن، با کوبیدن پا، با چرخیدن.

قدرت زورگو می‌تواند سند را پاک کند، عکس را حذف کند و اسم‌ها را ممنوع کند، اما نمی‌تواند لرزش بدن داغداران و ریتم رقص سوگواران را خاموش کند یا حرکت و آواز و فریاد خانواده‌ها را مصادره کند.

بدن عزاداران حالا نام هزاران کشته‌شده دی‌ماه را در خود حمل می‌کند؛ نام جوانانی که در آغوش عزیزان و دوستان و حتی در بی‌کسی و غریبانه جان دادند.

موسیقی‌ای که گاهی در مراسم سوگواری کشته‌شدگان اعتراضات پخش می‌شود، تناقض‌آمیز به نظر می‌رسد. اما این موسیقی قرار نیست حال کسی را خوب کند؛ این موسیقی قرار است معنا را از دست قاتل و قاتلان پس بگیرد. در برابر حکومتی که می‌کوشد شلیک مستقیم مأموران را انکار کند و کشتار معترضان را به «تروریست‌ها» یا «اغتشاش‌گران» تقلیل دهد، موسیقی انتخابی صاحبان عزا حاوی پیام می‌شود.

پیامش ساده است: تو زندگی عزیزان ما را گرفتی، اما روایت مرگ را نه. در برخی از مراسم عزاداری کشته‌شدگان،

صد کشته در یک بیمارستان؛ گزارش یک پرستار از قرچک

سحر کرامت

«اواخر جمعه خونین دیمه، سردخانه‌ی مرکز درمانی ما، پر شده بود از اجساد جوانان. مجبور شدیم که مجروحان فوت شده را به بخش دیالیز ببریم و آنجا به ردیف بخوابانیم. حتی کیسه‌هایی که جسد ها را در آنها می‌گذاشتیم هم تمام شده بودند و پیکرهای بی‌جان را در ملحفه می‌پیچیدیم و گره می‌زدیم.»

این روایتی از یک مرکز درمانی در شهرستان قرچک است. شهرستانی کوچک در استان تهران با جمعیتی کمتر از ۲۷۰ هزار نفر که در دوشب هجدهم و نوزدهم دی ماه فقط در یکی از مراکز درمانی آن دستکم صد کشته به ثبت رسیده است.

احمد، پرستار این مرکز درمانی که برای حفظ هویتش با نام مستعار مشاهداتش را نقل می‌کنیم، می‌گوید: «شب پنجشنبه، هجدهم دی ماه، نزدیک به ۴۰ کشته به مرکز درمانی ما آوردند. اینها کسانی بودند که قبل از رسیدن به بیمارستان تمام کرده بودند و کاری از دست ما برایشان برنمی‌آمد. قرچک شهر کوچکی است و این تعداد کشته نسبت به جمعیت قرچک فاجعه است. به غیر از آن تعداد زیادی هم پس از انتقال به مرکز درمانی جان باختند.

ما تعداد زیادی مجروح را به بخش آی‌سی‌یو مرکز خودمان فرستادیم اما نتوانستیم جانشان را نجات بدهیم و از دست رفتند. حدود ۲۰ مریض را به تهران اعزام کردیم که بسیاری از آنها هم فوت شدند، چون شدت جراحات به حدی بود که نمی‌شد برای آنها کاری کرد. کسانی هم بودند که ساچمه خورده بودند و آسیب به حدی بود که زنده نماندند. برای همین می‌توانم بگویم عدد کشته‌ها برای دو روز پنجشنبه و جمعه به راحتی می‌تواند به ۱۰۰ نفر برسد. از طرف دیگر پیکر بی‌جان بسیاری از کسانی که به آنها شلیک شده بود، صبح فردای آن روز در خیابان‌ها و جوی آب‌ها پیدا شدند و اصلاً به بیمارستان نرسیدند. برخی از آنها از همان خیابان جمع‌آوری شدند و مستقیم به پزشکی قانونی کهریزک منتقل شدند و برای همین نمی‌شود آمار دقیقی از کل کشته‌های آن شب داد.»

احمد می‌گوید که پنج‌شنبه و جمعه در آماده‌باش کامل بودند: «آنچه می‌دیدم شبیه به فیلم ارباب حلقه‌های ۲ بود که همه منتظر حمله هستند و جلوی دیوار قلعه ایستاده‌اند و با اضطراب به تاریکی که تا پایان دشت می‌رود، نگاه می‌کنند. آنها می‌دانند قرار است فاجعه‌ای شروع شود اما کاری از دستشان برنمی‌آید و فقط منتظرند. ما هم همین‌طور بودیم. تا

شب تمام مریض‌های غیروارژانس را ترخیص و اورژانس را خالی کردیم و تعداد پرستارهای بخش اورژانس را دوبرابر کردیم. ساعت هشت و ربع شب فاجعه آغاز شد. اولین مجروحی که آوردند، تیر مستقیم به سرش خورده بود. مجروح‌هایی که تمام کرده بودند و امیدی به آنها نبود به اتاق احیا می‌رفتند، چک می‌شدند و داخل کاور قرار می‌گرفتند و به سردخانه منتقل می‌شدند.

مجروح‌هایی که ساچمه خورده بودند و می‌شد برای آنها کاری کرد به اتاق عمل سریایی منتقل می‌شدند و کار درمانی آنها انجام می‌شد و بقیه که کمی ثبات بیشتری داشتند به اورژانس منتقل می‌شدند. از ساعت هشت و ربع قطاری از برانکارد وارد ساختمان شد که پایانی نداشت. بسیاری بودند که ما نمی‌توانستیم برای آنها کاری کنیم. ما چیزی را تجربه کردیم که در هیچ زمان دیگری تجربه نکرده بودیم. نه در ۱۴۰۱، نه در ۹۸ و نه هیچ زمان دیگر. یک کشتار دسته‌جمعی رخ داده بود. بیشتر مجروح‌هایی که می‌آمدند و بدحال بودند، تمام می‌کردند. بسیاری از آنها علائم حیاتی نداشتند.»

تا سه ساعت اول بیشتر کسانی که به این مرکز درمانی می‌رسیدند تیر ساچمه‌ای خورده بودند اما از حدود ساعت ده و نیم شب بیشتر مجروحانی که می‌آوردند تیر جنگی به سر و سینه آنها خورده بود. احمد می‌گوید: «برای من خیلی دردناک بود که انگار تک تیراندازها را روی ساختمان‌های بلند مستقر کرده بودند و از بالا به مردم شلیک می‌کردند. این را می‌توانستیم از جهتی که تیر به بدن افراد شلیک شده بود، تشخیص بدهیم. بیشتر تیرها به سر و سینه شلیک شده بودند و همه‌ی کسانی که تیر به سر و سینه‌شان اصابت کرده بود، مدت‌ها بود که تمام کرده بودند و ما نمی‌توانستیم کاری برای آنها بکنیم. برخی هم تیر به ران پا یا پشت کمرشان یا دست‌هایشان اصابت کرده بود و امکانی برای زنده ماندن داشتند. بسیاری از آنها سریایی مداوا شدند و برخی هم به اتاق عمل رفتند اما در پیگیری آن‌ها در روزهای بعد متوجه شدم بسیاری از آنها هم جان باخته‌اند.»

احمد تعریف می‌کند که حدود چهار روز بعد از پنجشنبه و جمعه (۱۸ و ۱۹ دی)، بسیاری با عفونت محل ساچمه‌ها به مراکز درمانی مراجعه کردند: «خیلی‌ها آن شب‌ها از ترس به بیمارستان نرفته بودند و به همین دلیل زخم‌هایشان عفونت کرده بود. بسیاری را برای جراحی به اتاق عمل بردند، و بخشی از آنها هم فوت کردند.» او می‌گوید هنوز هم بسیاری در خانه‌هایشان ساچمه در بدنشان دارند و درد می‌کشند و نمی‌دانند کی قرار است به بیمارستان بروند:

«برای برخی از آنها هم شاید نشود کاری کرد.» احمد در پاسخ به این سؤال که آیا نیروهای حکومتی برای زدن تیر خلاص به مرکز درمانی آنها آمدند یا نه می‌گوید: «نیروهای حکومتی به مرکز درمانی ما نیامدند، شاید چون در خیابان درگیر بودند و نمی‌توانستند به همه جاسر بزنند.

من فکر می‌کنم از این حکومت همه کار برمی‌آید و هیچ خط قرمز و محدودیتی برای آنها وجود ندارد، اما من به خودم تلقین می‌کنم که در میان کادر درمان افراد بسیار باشرافی هستند که اجازه چنین کاری را به آنها نمی‌دهند، جلویشان می‌ایستند و به همین دلیل نیروهای امنیتی نتوانسته‌اند در درمانگاه تیر خلاص به کسی زده باشند.»

احمد درباره‌ی جستجوی خانواده‌ها برای یافتن کشته‌شدگان می‌گوید: «حدود ساعت سه-چهار صبح شنبه بود که مردم سراغ ما می‌آمدند، عکس‌های عزیزانشان را به ما نشان می‌دادند و سراغ آن‌ها را می‌گرفتند. ما اسم و نشانی نداشتیم و آنها را به سردخانه برای شناسایی می‌فرستادیم که بسیار دردناک بود. آدم‌های گوناگونی در میان کشته‌شدگان بودند — پیر و جوان، زن و مرد، کودک و نوجوان. دخترها و پسرهای جوان بسیاری را به مرکز ما آورده بودند که سر و سینه‌ی آنها شکافته بود. از همه کم‌سال‌تر نوجوانی بود که مادرش می‌گفت با هم برای خرید به خیابان آمده بودند اما فرزند نوجوانش تیر خورده و کشته شده بود. مرد دیگری هم بود که حدود ۵۰ سال داشت و از پنجره به بیرون خم شده بود که ببیند در خیابان چه خبر است، با تفنگ ساچمه‌ای به سرش شلیک کرده بودند و کشته شده بود. من عکس سر او را دیدم، روی جمجمه‌اش پُر از نقاط کوچک و بزرگ ساچمه بود. به اصرار خانواده، او را به بیمارستانی در تهران فرستادیم، اما مطلقاً شانس نداشت و قطعاً زنده نمانده است.»

احمد می‌گوید درست به یاد ندارد که نسبت بیماران زن و مرد چقدر بود، اما تخمین می‌زند که تعداد مردان به ویژه در میان کشته‌شده‌ها بیشتر بود:

«حدود ۶۰ تا ۷۰ درصد از آنها مرد و ۳۰ تا ۴۰ درصد زن بودند. از نظر سنی هم حدود ۷۰ درصد آنها بین ۲۵ تا ۴۰ سال داشتند، حدود ۲۰ درصد بالای ۴۰ سال و نزدیک به ۱۰ درصد هم پایین‌تر از ۲۵ سال بودند. تعداد کشته‌های مرکز ما به راحتی در دوشب به ۱۰۰ نفر رسید. من حتی فکر می‌کنم شاید بیشتر از صد نفر بود اما رقم ۱۰۰ را با اطمینان بیشتری می‌توانم بگویم. همین تعداد نشان می‌دهد که آمار حدود سه هزار نفر که دولت اعلام کرده، آمار بیهوده‌ای است. در حالی که مرکز درمانی کوچک ما ۱۰۰ کشته داده، عدد کل کشور حتماً بسیار بیشتر خواهد بود.»

احمد در شرایطی این وضعیت را روایت کرده است که فضای بیمارستان‌ها و مراکز درمانی در آن روزها به شدت امنیتی بود. او می‌گوید:

«ما نتوانستیم از آن موقعیت و صحنه‌های تلخی که دیدیم چیزی را ثبت کنیم. به کادر درمان گفته بودند که حق فیلم گرفتن ندارند، برخی بیمارستان‌ها حتی گوشی‌های پرسنل را ضبط کرده بودند. برای پرستاران خط و نشان کشیده بودند و گفتند نباید اطلاعاتی از این شب‌ها به بیرون بدهند. همه‌ی ما در آن شب‌ها روح و روانمان فروپاشید.» ■

رادیو فردا (۲۳ آوریل ۲۰۲۶)

انتقاد شاهزاده از روند مذاکرات و آتش بس

شاهزاده رضا پهلوی ولیعهد ایران روز پنجشنبه سوم اردیبهشت-بیست سوم آوریل ۲۰۲۶ در یک نشست خبری در برلین پایتخت آلمان، از کشورهای اروپایی در قبال حکومت ایران و مذاکرات میان واشنگتن و تهران انتقاد کرد.

او ضمن مخالفت با هر گونه مذاکره با جمهوری اسلامی، آن را به منزله «دلجویی» دانست و ابراز امیدواری کرد که اعتراضات خیابانی مجدد، حکومت را سرنگون کند.

آقای رضا پهلوی گفت، تمام روایت آتش بس و مذاکره هنوز بر این تفکر استوار است که شما قرار است با افرادی برخورد کنید که ناگهان «عمل گرا» شده‌اند.

او قالیباف مذاکره‌کننده ارشد ایران در گفتگو با آمریکا و عباس عراقچی وزیر امور خارجه را چهره‌های دیگر ماشین سرکوب جمهوری اسلامی خواند و از اینکه آن‌ها از سوی رسانه‌های غربی «عمل گرا» خوانده می‌شوند انتقاد کرد.

هشدار گروسی درباره توهم توافق

با جمهوری اسلامی

ایران اینترنشنال-مدیرکل آژانس بین‌المللی انرژی اتمی تاکید کرد هر گونه توافق احتمالی میان آمریکا و ایران برای پایان دادن به درگیری‌ها در خاورمیانه باید شامل ساز و کارهای «بسیار دقیق» راستی‌آزمایی فعالیت‌های هسته‌ای تهران باشد.

رافائل گروسی با تاکید بر لزوم راستی‌آزمایی همه اجزای برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی هشدار داد هر توافقی که این ملاحظات را دربرنگیرد، صرفاً «توهم توافق» خواهد بود.

او در سؤال گفت: جمهوری اسلامی برنامه هسته‌ای بسیار بلند پروازانه و گسترده‌ای دارد، بنابراین حضور بازرسان آژانس در جلسات مربوط به کلیه امور هسته‌ای ضروری است. در غیر این صورت توافقی نباید صورت بگیرد.

گروسی افزود، ایران حدود ۴۴۰ کیلوگرم اورانیوم با غنای ۶۰ درصد در اختیار دارد، سطحی که فاصله کمی تا درجه تسلیحاتی و بمب اتمی دارد.

Criticism of Religion

Dedicated to : **Faraj Sarkouhi**

Criticism of religion and criticism of sacred figures have been a necessity in all societies; but which group - cultural, political, or social - has shaken society more?

All religions regard their domains as "sacred", absolute, supra-historical, and supra-human, and tolerate criticism and mockery of these domains as "blasphemy against the sacred", as an offense against the beliefs and values of the majority of people. Although they differ in defining "blasphemy" and "the sacred", they are nonetheless of one mind in principle.

Some religious believers tolerate criticism of religion at the level of intellectual inquiry and within specialized forums, but the majority of the religious believers consider criticism of religion- especially when expressed in artistic and literary works and in the form of satire, parody, or mockery-to be blasphemy against the sacred" and an insult to religious beliefs. They respond either by demanding that such work be banned by law, or by resorting to the judgment of "morality" and "ethical values".

From this point of view, a book that narrates a story different from the official account of political life and the love story of the Prophet of Islam; a painting that presents an image different from the official interpretation of the Prophet and the saints; a caricature that portrays sacred figures in a satirical manner; a play that ridicules the creator and the meaningless nature of creation; and, in general, all artistic and literary works that critique religion and present an alternative image of the prophets and other saints - are not considered criticism, but are labeled "blasphemy against the sacred". In the view of defenders of religion against criticism, "the religious majority of society" and their feelings and emotions are wounded by frank criticism of the foundation of religion.

Salman Rushdi examined the history and sacred figures of

Surah 9-30 AlTobeh

30. And the Jews say: Ezra is the son of God, and the Christians say: The Messiah is the son of God. That is their saying of those who disbelieved of old. God (Himself) fighteth against them.

Surah 9-31 AlTobeh

31. They have taken as lords beside God their rabbis and their monks and the Messiah son of Mary, when they were bidden to worship only one God.

There is no God save him.
Be he glorified from all that they ascribe as partner (unto him)!

early Islam with a critical gaze, and in the language and aesthetic of his time recreated Satanic Versus from his own perspective.

When Khomaini issued his fatwa calling for Rushti's killing, religious reformists in Iran -who present themselves as advocates of freedom - verbally opposed the fatwa, and some even went so far as to write articles on the "Satanic Verses" of religious rules and the spread of criticism of religion in this domain signals the end of monopolistic authority of religion. Without the prevalence of criticism of religion, rationalism, humanism, democracy and human rights do not become institutionalized in society.

Modernity and the cultural, scientific, and political development of Western Europe arose from the ground of criticism of religion; and religious criticism - whether in the form of philosophical and theoretical debates, or in the form of artistic and literary works, including satire or dramatic presentation was articulated.

Liberalism and democracy were realized upon foundation of criticism of religion; from criticism of religion emerged the critique of society (the movement from "critique of heaven" to "critique of earth"), critique of religion developed into the critique of ideology, critique of ideology into critique of law, and critique of law into critique of politics.

The replacement of the authority of critical reason and questioning human beings in place of the Creator; human-centeredness instead of God-centeredness; science instead of faith; doubt instead of certainty; questioning instead of religious dogma; and earth instead of heaven were only possible through desacralizing all religious and non-religious concepts as objects of criticism in agreement with fatwa.

Caricaturists in Denmark, who associated the sacred history of early Islam and the holy wars or prophet's wars, were accused of violence by confronting the fundamentalists. But the religious reformists too, whether out of belief or expediency, refrained from wounding the emotions and feelings of the people in defense of the right to freedom of expression.

An Examination of a Verse from the Quran...

Dr. M. A. Mehrassa

Verse 16 of Sura al-Isr?, "And we intend to destroy a town, we command its affluent residents to become engaged in immorality and corruption; as a result, punishment justly descends upon them, and we destroy those people for the crime of corruption and depravity." Pay close attention to the actions of this Allah, the creator of the universe! If this verse, sentence, or statement were spoken or written by anyone else, in any other language or manner, the reader would undoubtedly write alongside it that the speaker or writer of such words is either insane or a terrorist!

The inhabitants of a city or nation, or a society are living decently and righteously, without any corruption or depravity, without any crime or sin, simply going about their lives; Suddenly, Allah decides to destroy this decent and righteous people. Yet he has no reason or justification for this action. So since He is Almighty and can penetrate people's minds and disrupt the thoughts and decisions of his creatures. He forces the affluent citizens of the town to change their morals and compels them to turn toward corruption and depravity and become sinners. Then, because of the very sin that He Himself commanded, He sends the entire population of the city - home and livelihoods included - into oblivion!!

Why? Truly why?! Is there truly anyone of all these devout and zealous Moslems who can justify this act of Allah? One must ask the likes of Dr. Nassr, Mr. Bazargan, and the Bakhtiari Nejdads - those who fabricate mathematical miracles for the Quran -yet they are oblivious of such a miracle! The miracle is right here!

The verse obviously and clearly states: Since Allah has no reason to destroy the good people of that city, He first commands the wealthy individuals of the area to engage in corruption and depravity; Then on the basis of this very self-created corruption, He annihilates the people. This is exactly like a case in earlier centuries where a sultan whimsically decides to eliminate a family or clan for no reason; So he orders a few members of that family to commit theft, plunder, murder, and pillage, and to violate the honor of others; When they are finished and return home, he orders his agents to go to and destroy that family on the grounds of theft and violation of honor. Or appoints one person to kill another; then upon his return, arrests the same agent for murder and executes him.

Is such a book, with such content, really what intellectuals describe as Islam - complete and sufficient for all eras?

Should one laugh at such a God, or weep for him? A god

Surah 9-32 AlTobeh

32. Fain would they put out the light of God with their mouths, but God disdaineth (ought) save that he shall perfect his light, however much the disbelievers are averse.

so enamored of killing and so immersed in savagery that he decides to wipe out a number of innocent people! Yet he has no reason for this action, because they are decent and upright people. So he commands-remember, he is the Almighty God, capable of changing the mindset of people and of the wealthy of the nation; and forces them to commit reprehensible acts and engage in corruption and depravity so that he may have enough reason to totally annihilate the innocent people!!

Shame and curse be to such a god. This Allah who is the product of Mohammad's making, is the same as the Roman Kaiser who orders Rome to be set on fire so that he could look at it and paint the view.

Surah 17-16 Alasra

16. And when we would destroy a township we send commandment to its folk who live at ease, and afterward they commit abomination there in, and so the word (of doom) hath effect for it and we annihilate it with complete annihilation.

اسفندیاردواچی

یهودیان ایران و تجربه انقلاب مشروطه (۳)

عموماً انجمن‌ها در شهرهای دیگر، «... از نظر ایدئولوژیک، تفاوت‌های بسیار داشتند. هر جا که ملاهای مرتجع رهبری انجمن‌ها را به دست گرفتند، یهودستیزی شدت یافت ... ولی در انجمن‌های شمال، که طرفداران سوسیال دموکرات قدرت یافتند، درها به روی ارامنه، یهودیان و زرتشتیان باز شد.» چنان‌که در رشت، که فضای آزاداندیشانه‌تری بر آن حاکم بود، یهودیان با تورات به انجمن رشت می‌رفتند.

به علاوه، یهودیان، به‌رغم تنگ‌دستی، به درخواست مجلس به منظور افتتاح بانک ملی، پاسخ مثبت داده، در خرید سهام بانک مشارکت کردند.

یهودیان در برخی فعالیت‌های منفرد، اما مؤثر، نیز مشارکت داشتند. از جمله، در ۱۹۰۷، هفته‌نامه‌ی هجوآمیز، پرتفردار، و اثرگذار «نسیم شمال» در چاپخانه‌ی کلیمیان، یکی از کوچک‌ترین چاپخانه‌های تهران، به چاپ می‌رسید.

همچنین، در محله‌ی یهودنشین تهران، خیاط شانزده ساله‌ای به نام یوسف، انجمنی کوچک شکل داد تا «با استفاده از حمایت دولت مشروطه، محله‌ی یهودیان را از برخی محدودیت‌های حاکم بر آن برهاند.» از جمله کوشش‌های این انجمن، تمیزکردن خیابان‌ها و روشن‌کردن مکان‌های تاریک محله بود. یوسف در ماه می ۱۹۰۷ نامه‌ای به «روزنامه‌ی مجلس» فرستاد و خطاب به نمایندگان نوشت، «اکنون مستدعی از جماعت عقلا و بزرگان ملت دین اثنی عشری هستم که قدغن سخت بفرمایید به جوانان جاهل شهر که چراغ این محله‌ی یهود را نشکنند.» در بخش دیگری از نامه، یوسف به طرزی رقت‌بار، از هم‌وطنان مسلمان استدعا می‌کند که به یهودیان ظلم نکنند. «آفاری»، بخشی از این نامه را برای نخستین بار در مقاله‌ی خود منتشر کرده است.

در این بین، و پس از انحلال مجلس اول و در خلال سال‌های ۱۹۰۹-۱۹۰۸، اتفاق نادری در میان جامعه‌ی یهودیان ایران به وقوع پیوست: دو جوان یهودی به صف مبارزان انقلابی و یاران محمودولی خان تنکابنی پیوستند. یکی از آنها، خیاطی به نام حاجی داود آبراهام یعقوب پرفروش بود که با سخنان مهیج خود سربازان انقلابی را به هیجان می‌آورد. و از این جهت، تنکابنی او را بسیار دوست می‌داشت. جوان دیگر، «عزیز آشور ربی رحیم»، حدوداً هجده سال سن داشت که به

مبارزان پیوست. او اهل تهران بود اما در سال‌های اخیر، به روسیه سفر کرده، و در آنجا به چشم خود دیده بود که هم‌کیشانش در روسیه، از برداشتن اسلحه برای به‌دست آوردن آزادی، دریغ نمی‌ورزند. در هنگام بازگشت از روسیه، او در رشت با انقلابیون روبرو شد و در نهایت، به صف مبارزان انقلابی پیوست. او یکی از افرادی بود که در فتح تهران به‌دست انقلابیون، سهیم بود.

به‌نوشته‌ی حبیب لوی، فتح تهران، «هیجان فوق‌العاده‌ای در نزد کلیه‌ی طبقات جوان تهران ایجاد کرد. یهودیان، دیگر تصور می‌کردند که زمان آزادی حقیقی آنها فرا رسیده است.»

تصور آنان تا اندازه‌ای درست بود. در نیمه‌ی نوامبر ۱۹۰۹، مجلس دوم مشروطه افتتاح شد و نماینده‌ی یهودیان ایران برای نخستین بار به مجلس راه یافت. البته انتخابات کلیمیان در چند شهر یهودی‌نشین، با ماه‌ها فاصله از هم، در تهران (احتمالاً ۱۹۰۹)، همدان (فوریه ۱۹۱۰)، کاشان (مارس ۱۹۱۰) و اصفهان (اکتبر ۱۹۱۰) برگزار شد. در مجموع آراء، دکتر لقمان نهواری، به نمایندگی یهودیان در مجلس برگزیده شد. نهواری، فرزند یک پزشک یهودی بود و طبابت در خاندان او پیشینه‌ای طولانی داشت. نهواری در مدرسه‌ی دارالفنون درس خوانده بود و به زبان‌های عبری، فارسی و فرانسوی احاطه داشت. او ریاست نخستین انجمن کلیمیان تهران را نیز برعهده داشت. نهواری در انتخابات مجلس دوم، با پیشی‌گرفتن بر «میرزا عزیزالله» به مجلس راه یافت. او احتمالاً به بالاترین رده‌ی تصمیم‌گیری که یک یهودی می‌توانست در چارچوب مشروطیت به آن برسد دست یافت.

در مجلس دوم، که برخلاف مجلس اول حزب‌بندی شده بود، نهواری در سمت اقلیت دموکرات قرار گرفت. به باور لیور.بی. استرن‌فلد، استاد تاریخ و مطالعات یهودی در دانشگاه پنسیلوانیا، اقلیت‌ها در خاورمیانه، همانند اروپا و نقاط دیگر، به‌طور معمول از احزابی حمایت می‌کردند که در سمت چپ افراطی می‌ایستادند و با ایده‌های رادیکال برابری خواهانه، به دنبال حذف تمایزات هویتی قومی و مذهبی در تبیین هویت ملی بودند.

این گشایش، تغییراتی فرهنگی و اجتماعی در جامعه‌ی یهودیان به بار آورد. آنها، امیدوارانه محلات خود را تمیز کرده، چراغ نصب کردند؛ جوانان یهودی، به‌عنوان معلم سرخانه، در خانه‌ی مسلمانان به تدریس زبان فرانسوی، که در مدارس آلیانس آموخته بودند، مشغول شدند؛ عده‌ای نیز برای تحصیل دندانسازی راهی فرانسه شدند و برخی دیگر در مراکز درمانی تهران، به فراگیری طبابت و داروسازی رو آوردند.

در همین اوان، روزنامه‌ی دموکرات و مترقی ایران نوبه دفاع از یهودیان و نقش غیرمسلمانان در «اعاده‌ی مشروطه» پرداخت. نویسندگی یکی از مقالات این نشریه، به مقایسه‌ی مهمی توجه داد و نوشت: در طی



← انقلاب روسیه، حکومت آن سرزمین چنین وانمود کرد که انقلاب، توطئه ی یهودیان علیه مردم روسیه بوده است. در نتیجه، مردم به یهودستیزی برانگیخته شدند. نویسندۀ ایران نوهشدار داد که در ایران نیز مخالفان مشروطه با دامن زدن به تعصبات مذهبی، تلاش کردند تا جنبش مشروطه را در ایران ریشه کن کنند. هشدار ایران نویی جهت نبود. با قدرت گیری دوبارۀ مخالفان مشروطه، یهودیان در نقاطی از ایران، از جمله، کردستان، شیراز، همدان، کرمان، قتل، غارت و بی خانمان شدند.

در حقیقت، وضعیت بی ثبات و پرنوسان اقلیت های مذهبی — در اینجا یهودیان — ماکتی از وضعیت متزلزل مشروطه، حاکمیت قانون، و نظام داد و عدل در ایران بود. در ۱۹۰۷، و در گرما گرم بحث های پراشتاب نمایندگان مجلس اول پیرامون موضوع برابری ایرانیان در برابر قانون، سید جمال الدین واعظ اصفهانی، از پیشگامان مشروطیت در ایران، مخاطبان خود را، به زبانی عامیانه، به این نکته ی باریک متوجه ساخت که، ستمی که آنان به یهودیان روا می دارند از جنس همان ستمی است که خود از حکومت قاجار متحمل می شوند، «... شما مردمان ایران، نزد بزرگان، حکم این یهودی ها را دارید که هر وقت بخواهند شما را توی سرتان می زنند، مالتان را می برند...» و نیز، «همان قسمی که شما یهود را ظلم می کنید آنها بر شما ظلم می کنند.»

به عبارت دیگر، رهایی ایرانیان از زیر بار ستم، در گرو رهایی دگردینان و ناهمنوایانی بود که از قضا، بهره ی چندانی از آزادی نداشتند. چنان که سید جمال در جای دیگر گفت، «ای مسلمان ها، وقتی شما آسوده و آزاد خواهید شد که یهودی های مملکت شما هم از هیچ کس، غیر از حکم خدا و حکم قرآن و حکم قانون، از احدی نترسند. هر وقت که دیدید وضع مملکت این طور شد بدانید مملکت آزادی است...»

با این حال، و با وجود برخی پیشرفت های ملموس — مثل باز شدن شعبه های مدارس آلیانس در نقاط مختلف ایران، ارتقاء سطح فرهنگی و علمی یهودیان، توسعه ی دایره ی روابط آنان با مسلمانان و اقلیت های دیگر، دسترسی به مشاغل آبرومندانه تر، و کنش گری در قالب انجمن های ولایتی — ستم های گاه و بیگاه بر آنان، ادامه یافت.

■×××■

با آنکه سهم یهودیان در مشروطه و حضورشان در تحولات آن دوره،

**آزادی، آزادی، چند تن
دیگر بمیرم، تو می آیی؟**

محدودتر از باقی اقلیت های دینی بود، انقلاب مشروطیت برخی گشایش های سیاسی و اجتماعی را برای آنان به دنبال آورد. بدیهی است که آنان همچنان در معرض سوگیری ها و نگاه های اجتماعی پیش داورانه باقی ماندند، اما ارزش نمادین حضور آنان در مجلس دوم، و پشتیبانی شان از مشروطه در راستای «همگانی شدن مفهوم شهروندی» در ایران، اهمیتی انکارناشدنی داشت و در فصول بعدی تاریخ ایران، سودمندی و ارزش تاریخی خود را نشان داد.

صدایی متفاوت و رسا از درون ایران

نوشته های دکتر یداله کریمی پور زاده بهبهان - دکترای رشته جغرافیای سیاسی تربیت مدرس، هم اکنون عضو هیئت علمی و استاد تمام وقت دانشگاه تربیت معلم (خوارزمی) و شهید بهشتی و ساکن تهران صدایی متفاوت و رسا با سایر نویسندگان بز دل ایران دارد. تیتتر چند مقاله متفاوت او عبارتند از:

- آخرش خیابان ها از آن ما خواهند بود

- پایان مشروعت ایدئولوژیک جمهوری اسلامی

- سردار نقدی، رکورد دار گزاره های دروغ

- آخرین مقاله اش، ایران جمهوری پذیر نیست

ایران جمهوری پذیر نیست - نوشته دکتر یداله کریمی پور - تهران - ایران ۱۵ اردیبهشت ۱۴۰۵

رخداد های سیاسی - امنیتی کلان دو ماه اخیر، گواهی عینی بر درستی نظریه ای است که از هشت سال گذشته بر آن پای فشرده ام که ایران موجودیتی جمهوری ناپذیر است.

این گزاره نه یک داوری ارزشی، بلکه برآمده از تحلیل مولفه های پایدار تاریخ، جغرافیا و بافت موزاییکی جامعه ایران است. به عبارت گویاتر، بر پایه فلسفه سیاسی ایران که ریشه در سنت گرایی و واقع گرایی جغرافیایی دارد، تداوم بقا و یک پارچگی سرزمینی این فلات، به طور سرشتی در گرو حاکمیتی غیر جمهوری، و ایران محور است.

ایران در تاریخ چند هزار ساله خود، حتا برای یک روز تجربه موفقی از اداره کشور در قالب جمهوری کلاسیک نداشته است.

قدرت در ایران همواره بر مدار نهاد پادشاهی، خلافت یا ولایت چرخیده است. این وضعیت مشابه کشورهایی نظیر ژاپن یا بریتانیاست، جوامعی که با وجود مدرنیسم، نماد وحدت را خارج از بازی های جناحی جمهوری خواهانه حفظ کرده اند تا از فروپاشی هویت ملی جلوگیری کنند، الگویی از سلطنت دموکراتیک و سکولار.

فرایند انتقال یا تثبیت قدرت در بحران های اخیر نشان داد که مکانیسم

دکتر احمد ایرانی

از کنج خانه سالمندان

■ زندگانی را زیاد هم جدی نگیرید، در پایان کار از دست آن هم جان سالم به در خواهید برد!

آلبرت هابارد

■ آموزش و پرورش دینی است که نسل کنونی به نسل آینده می‌دهد است.

جورج پر

■ زنان از مردان داناترند، زیرا کمتر می‌دانند اما بیشتر می‌فهمند.

جیمز استوارت

■ اگر خوش اقبال باشی حتا خروس خانه ات هم تخم می‌گذارد.

پندواره

■ دوران من نیز فرا نرسیده است، برخی پس از مرگ به دنیا می‌آیند.

نیچه

■ زمانی که انسان به دنیا می‌آید باید گریه کنیم نه زمانی که از دنیا می‌رود.

دیدرو

**اگر قرار شود ایرانی ها اورانیوم
غنی شده را تحویل بدهند، احتمالا
آن را تحویل روس ها می دهند که
هم، شاید روزی بتوانند از آن ها
پس بگیرند و هم، افتخار کنند که ما
اورانیوم را به دست دشمن ندادیم.**

← های ثبات بخش در ایران، بیش از آن که تابع صندوق رای باشد، از الگوهای کهن نظم و اقتدار تبعیت می کنند که در متون باستانی و اساطیری ریشه دارد.

جمهوری خواهی در ایران، به دلیل نبود زیرساخت های مدنی متناسب و تضاد با فرهنگ سیاسی چیره، همواره به بی ثباتی یا بازگشت به اقتدارگرایی منجر خواهد شد.

صیانت از ایران در گرو بازگشت به مدلی است که میان مدرنیته و سنت های حکمرانی بومی آشتی برقرار کند. با فرض تداوم موجودیت، ایران نمی تواند در قالب هرگونه جمهوری اداره شود.

ایران امروز - ۵ اردیبهشت

طالبان خبیث کتک زدن همسران و فرزندان را مشروع کرد!

دولت وحشی طالبان در افغانستان قانون جدیدی صادر کرد که خشونت خانوادگی را به عنوان «تعزیه» یعنی تعلیم و آموزش، به مردان اجازه می دهد همسران و فرزندان خود را بزنند، به شرطی که زدن منجر به شکستگی استخوان یا زخم باز نشود.

قیافه غول بیابانی طالبان را در نظر بگیرید که زن های لاغر مردنی بدبخت و زندانی در خانه را چنان می تواند بزند که دست و پایش از استخوان نشکند یا جایی از بدنش بدجوری آتش لاش و شکاف و زخم عمیق نشود.

اسلام این دین مقدس چرا تا به امروز دوام آورده و هنوز مردم از دستورهای این دین خطرناک بیابانی پیروی می کنند؟ چقدر انسان باید عقب مانده و نادان باشد که نادرستی این دین را می بیند ولی مانند انسان گیج و گنگ و لمس و لال زیر تازیانه الله به شرطی که استخوانش نشکند و آویزان نشود و شکاف زخمش بزرگ نباشد. به پیروی از آن ادامه می دهد.

در همین قانون الهی رفتن زن به خانه پدر و مادر بدون اجازه شوهر سه ماه حبس دارد!

خبرگزاری جماران - ایران امروز

در بیرون از کشور امیدوار بودن، تنها وسیله مبارزه در دست ماست.

ناامیدی ما، کفه پیروزی را به سود رژیم سنگین تر می کند.

چگونه «رقص در سوگ» بر روایت حکومت از سرکوب چیره می شود؟

مانده از رویه ۳

چند نفر می رقصند. گاهی پدر، گاهی مادر، گاهی هم خواهر، برادر یا همسر، حتی عمه و خاله! نه با لبخند، نه با سرخوشی؛ با اشک هایی که از صورت هایشان به روی زمین می ریزد و ما هم با آن ها اشک می ریزیم. این رفتارها، بیش از آن که برای تسلی خانواده باشد، خطاب به قدرت بی وجدان است؛ خطاب به سیستمی که می خواهد شلیک مستقیم، خشونت آمیز و عریان مأموران و کشتار معترضان را بی صدا، بی اثر و فراموش شدنی کند.

دست زدن و حتی دف زدن ها یعنی: «نمی توانی ما را به سکوت کامل برسانی.»

این یک پیام عمومی است؛ نه فقط برای امروز، که برای حافظه جمعی فردای ایرانیان؛ برای ثبت این که دی ماه ۱۴۰۴، همانند اعتراضات گذشته، با خون معترضان بی دفاع و گلوله نوشته شد.

در این مراسم ها، دست زدن ها و دف زدن ها نه جشن مرگ اند و نه انکار درد؛ آن ها آخرین ابزار انسان اند، وقتی حتی گریه هم دیگر کافی نیست برای مواجهه با کشتاری چنین گسترده، خونین و غیرانسانی.

و شاید این، غم انگیزترین بخش ماجرا باشد: برای مقاومت در برابر فراموشی، باید در خاکسپاری دست زد و رقصید. برای این که گفته شود: ما این جا بودیم، کشته شدیم، اما فراموش نشدیم.

دکتر یدالله کریمی پور

از آرمان فلسطین، تا سپر اسرائیلی و فروپاشی یک روایت قدیمی

استقرار سامانه گنبد آهنین و تکنسین های اسرائیلی در امارات متحده عربی، تنها یک خبر نظامی نیست؛ بلکه اعلام رسمی فروپاشی یک دوران قدیمی و آغاز دوران جدید در خاورمیانه است. قدردانی مقام ارشد اماراتی از نتانیاهو بابت ارسال سامانه دفاع آهنین، از سه واقعیت عینی و سخت پرده برمی دارد که جمهوری اسلامی اکنون با آن ها روبروست: یک - تقدم «بقا» بر آرمان،

نخست اینکه «تهدید بقا» جایگزین «آرمان فلسطینی» شده است. سال ها تصور می شد مسئله فلسطین مانع اصلی نزدیکی اعراب و اسرائیل است، اما حملات موشکی و پهپادی ایران، باعث شده ابوظبی، امنیت بنادر و آسمان خود را بر همبستگی اسلامی ترجیح دهد. وقتی

سرباز اسرائیلی برای دفاع از خاک یک کشور عربی در برابر ایران مستقر می شود، یعنی معنای دشمن در منطقه به طور بنیادین تغییر کرده است. دو - شکست «امت سازی» در برابر دیپلماسی فناوری، آنچه را که رخ داده می توان شکست استراتژی «امت سازی» در برابر «دیپلماسی سامانه ها» دانست. در حالی که تهران بر نفوذ ایدئولوژیک و نیروهای همسو تکیه کرده، تل آویو با عرضه فناوری های پدافندی، خود را به بخشی جدایی ناپذیر از معماری امنیتی اعراب تبدیل کرده است. این قدردانی نیمه علنی، نشان می دهد که برای بخشی از دولت های عرب، اسرائیل دیگر نه منشا بحران، بلکه بخشی از راه حل امنیت ملی در خلیج فارس است.

سه - تکمیل حلقه محاصره امنیتی ایران در نهایت، این تحول یک آلام استراتژیک است: محاصره امنیتی ایران در حال تکمیل شدن است. حضور نظامی اسرائیل در نزدیکی مرزهای آبی ایران، آن هم به دعوت و با قدردانی همسایگان عرب، نشان می دهد موازنه قوا به نفع بلوکی در حال تغییر است که فناوری اسرائیلی را به عنوان «چسب اتصال» خود پذیرفته است.

مهدی مهدوی آزاد - ایران اینترنشنال

درآمد سرانه ما در سال ۱۳۵۷

سال ۱۳۵۷ که انقلاب شد، درآمد سرانه هر ایرانی حدود ۶۰۰ دلار از مردم کره جنوبی بیشتر بود، از مالزی بیشتر بود، از ترکیه بیشتر بود، از برزیل بیشتر بود و بسیاری دیگر...

در همان سال درآمد سرانه ما سیزده برابر درآمد چینی ها بود! حالا طی این سال ها که ما بدبخت و بدبخت تر شدیم ببینید چین به کجا رسیده است. ما هم شده ایم خریدار بنجل ها و آشغال های چینی، نفت ما را مفت می خرند پولش را هم نمی دهند.

امروز جوانان بی گناه و با استعداد ما آرزوی داشتن یک خودرو یا موبایل و تلویزیون کره ای دارند که توانایی خرید آن ها را ندارند.

از قول اسرائیلی ها نقل شده، در ماه های گذشته و در اوائل جنگ ایران با آمریکا و اسرائیل، استیو ویتکاف چندین بار مانع سقوط رژیم آخوندی گردیده است.

بیداری

نشریه کانون خردمداری ایرانیان

نیکولاس سرکوزی رئیس جمهور پیشین فرانسه

یک چیزی را می خواهیم اعتراف کنم

از بین تمام قاره های جهان، آسیا، آفریقا، آمریکا، اروپا، اقیانوسیه، قاره ما اروپا وحشی ترین و خشن ترین قاره هاست. جایی که وحشیانه ترین جنگ ها در آن رخ داده است. نه در قرون وسطی، بلکه در قرن بیستم بود که ما یهودیان را نابود کردیم، جنگ اول جهانی را به راه انداختیم، جنگ دوم جهانی را به راه انداختیم، در بوسنی نسل کشی راه انداختیم. اگر اتحادیه اروپا نباشد همه جا عرصه تقابل و جنگ می شود. قاره ما در معرض بربریت و وحشی گری است! (فیلم گفته های او که در سال ۲۰۲۶ ضبط شده در یوتوب موجود است).

عمامه هولناک ترین بمبی بود که
اعراب بر سر ایرانیان ریختند. از
بمب عمامه خطرناکتر، انسان بمبی
نساخته است.

در چهار قاره جهان، آسیا، اروپا،
آمریکای شمالی، اقیانوسیه، نسل
جوان ایران به پشتیبانی از مردم
خویش بپا خاستند و بسیاری از آن ها
که درون ایران بودند جان شیرین از
دست دادند.

بیداری را تلفنی مشترک شوید

858-320-0013

bidari2@hotmail.com

Prst Std
U.S. Postage
Paid
San Diego, CA
Permit No. 2129

BIDARI
P.O. Box 22777
San Diego CA 92192
U.S.A.